

علم شده ، اگر لوندی نمیکرد دانشمند نیز میتوانست شد . ازوست این : مطلع

منم آن قمری نالان ز شوق قد دلجویت

که دارم طوق بر گردن ز قلاب خم مویت .

۴۱۴ - خواجه ابوالنصر - پسر خواجه مقوید مهینه علیه الرحمه است ،

و با همواری شیخ زادگان بسیار است ، چنانکه ایشانرا با هم نزاع میشود ، صفها آراسته به تیر و نیزه و شمشیر حرب می کنند ، اما در میان ایشان خواجه ابوالنصر بصلاح واقع شده . ازوست این مطلع

بماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم

ار آن چون شعله نشینم دمی صدبار و بر خیزم .

۴۱۵ - خواجه حسین کیرنگی - از ولایت باورد است ، خواجه ابونصر

مهینه خواهرزاده اوست پسر خواجه قنبر کیرنگیست ، مردی محد و بکرو بست ، ومدتهای مدید بر منصب عالی صدارت متمکن بود ، و بادشاه با او در غایت التفات و عنایت بود ، اما در بعضی محل بمصاحبت امور بادشاه در کار خالصاً لله تغافل مینمود . این بیت از جمله ابیات اوست بیت

هیچ آهی جر بیادت برمیاید ز دل هیچ نقشی جز حیات در میاید بچشم .

۴۱۶ - خواجه ابوطاهر (۱) - پسر عبدالله مهینه علیه الرحمه است ،

و این بیت ازوست . مطلع

آنچه شما بر دلم ران جعد پر خم میرسد

بر گرفتاران زنجیر بلا کم میرسد .

۴۱۷ - خواجه قطب الدین محمد - از اولاد شیخ الاسلامی ژنده فیل

احمد جامی قدس سر است ، و مردیست بصورت و سیرت ملکی آراسته ، و چون حضرت شیخ باورع خرنگاه میداشته اند او سیر تقلید کرده میل مینماید ، اما چون اسب ندارد در محل جانور انداختن میگوید که علامی او را بر میدارد . ازوست این : مطلع

صا بیار عمار ره سوار مرا که توتیا بود این چشم شکبار مرا

(۱) ابوظاهر (سعه الف و ب و ح)

۴۱۸ - مولانا محمد خراسانی - مردی لائالی بود ، عاقبت هادی توفیق

رهنمای او شد و بخدمت مولانا محمد تبادگانی رسیده بردست او توبه کرده
بطریق آداب صوفیه مشغول گردید ، و گویند چنداربعین نشست و فتح یافت . و پیاده
و صابم الدهر بدولت زمین بوس ، نکه معطمه مشرف شد . ازوست این : رباعی

یکچند زدوستان جدا خواهم بود با محنت و درد مبتلا خواهم بود .
تا یار نسازد آشنای خویشم بیگانه ز خویش و آشنا خواهم بود .

۴۱۹ - خواجه کمال الدین حسین - پسر خواجه نظام الملک است ،

و پدرش را تعین و اشتهار اگر از نظام الملک ماضی زیاده نباشد کم نیز نیست ،
و او از روی اعتبار با پدر برابر است اما بمنصب ازو گذشته ، و خطر را بیک مینویسد ،
و در موسیقی نیز وقوف دارد . و ازوست این : مطلع

گرچه در جنت نسیم خلد و آب کوثرست خانه خمائر را آب و هوای دیگرست .

۴۲۰ - خواجه عبدالله صدر - ولد خواجه محمد هر و ارید است که

مدتی در دیوان وزارت مهر میزد ، باختیار خود ترك اشغال دیوانی کرد و روی
بگوشه کاشانه عاقبت نهاد ، و از فضائل آنچه خواجه عبدالله را دست داد کم کسی
را میسرشد ، جوایست بصورت وسیرت آراسته و با کشر علوم و فنون پیراسته ، و در
خطوط و فن اشاء بغایت ماهرست ، و از سارها قانون را معلوم نیست کسی بخوبی
او بواخته باشد ، و غیر از بی پروائی عیب دگر ندارد ، امید است که دفع شود ،
از اوست این . مطلع

تا دل دهان و طرّه آن سرو نازیافت خورد آب زندگانی و عمر درازیافت .
و این معما ازوست باسم « داود » :

شد بسته چو بلبل دل عشاق جگر خوار بر گیسوی او هر طرفی زان گل رخسار .

۴۲۱ - خواجه فصیح الدین - اراحق فاد مولانا نظام الدین است که ایشانرا

نظامیان میگویند ، و در خراسان بسبب از سبب ایشان شریفتر نیست ، و در بیست سالگی
تکمیل علوم کرد ، و حالا قریب سی سال شد که بافاده مشغول است ، از علوم ظاهر

هیچ علمی نباشد که او درس نگوید، و در هر علمی که گویند حواشی مفید و مصنقات دارد که علما از او بهره مندند، و با این همه بند نیز دارد که منافی این علوم است، و با اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده متصف است، ازوست این معما باسم «غریب»:

خالی بچشم کردم بر روی دلربائی

سودا بگر که پتخم جائی و و چه جائی! (۱)

(۱) چون خال بر روی چشم که (هین) است گذارند (غین) شود و آنرا بر (دوی) که دل آنرا روده باشد اضافه کنند (غری) گردد و چون (بائی) از کلمه دلربائی بآن الحاق شود «غریب» بیرون آید، و این معانی غریب است

مجلس پنجم

ذکر لطایف امیرزادها و سایر آدمی زادگان خراسانست که ایشانرا سلامت طبع و استقامت ذهن باعث نظم میشده اما مداومت نمیکرده اند، از آجمله :

۴۲۲ - حضرت امیردولت‌شاه را نوشته که عمراة امیر فیروز شاه و پسر

امیر علاء الدوله اسفرائینی است، مکنت و عظمت امیر فیروز شاه خود اطهر من الشمس است، و امیر علاء الدوله نیز مرد اهل بود اما دماغش پریشان شد، ولی امیردولت‌شاه بسیار جوانی خوش طبع و درویش صفت و صلاحیت است، و از امارت و عظمت که آئین آبا و اجداد او بود گذشت، و سر رشته فقر و قذاعت و دهقنت بدست آورد، و مدت ایام زندگانی که نقد عمر عسارت از آن است بکسب فضائل و کمالات که زیب و وزینت انسان است نثار کرد، و بر مضمونی که این مختصر نوشته میشود جمع الشعرا (۱) تصنیف کرده که هر کس مطالعه میکند استعداد و کمالات او را میداند. ازوست این : مطلع زهی از آفتاب عارضت چشم جهان روشن

به چشم آن روشنی کرده دلم را خان و مان روشن.

۴۲۳ - حسن علی جلایر (۲) - پسر علی جلایر است، و لطیفی تخلص

میکند، و پدرش امیر لامرا و صاحب اختیار در دولتخانه یار سگار محمد میرزا بود، اما او پندیر بستی ندارد، و جوانی فانی و فقیر و بی تکلف است، و اسلوب قصیده حق اوست، این طایفه هم مسلم میدارند، و بنام سلطان صاحبقران قصیده غرا گفت و آنحضرت اور تریتدی نیک کرد، چنانکه حا که بعضی ولایت شد و در بعضی رکن امور سلطنت مہر زد، و در پرواچی گری و بیانت دخل کرد، و از آن قصیده است این مطلع :

بحمدالله که دیگر ره ناقبال شه عدل

بروز آمد گام از خار و خار زیبا و نار گل .

و هم ازوست این : مطلع

(۱) اشاره به (تذکرۃ الشعرا) دولت‌شاهی است

(۲) میر حسین جلایر (سجده ح) (میر حسین علی جلایر) (سخه الف و ب)

بتی کز گل بود آزار یا در گشت بستنش

چهره رو در دیده خواهم با وجود خار مژگانش.

بغیر از لودی عیسی ندارد. [ازوست هم این قصیده :

سرو قدت جلوه کرد قدر صنوبر شکست

لعل لب خنده زد قیمت گوهر شکست.]

این بیت در مداحیست در آن قصیده : بیت

هندوی دربان تو چوب سیاست بقهر

از کف خاقان کشید بر سر قیصر شکست.

۴۴۴ - میر حیدر - صبوحی تخلص میکند، پدر پدرش از غلامان قدیمی

بلکه خانه زادان سلطان صاحبقرانند، و فقیر از شدت خویشی سست فرزندی دارد،

و از ایام طفولیت تا بمقام شباب علوم و فضائل و شعر و معما و سایر فنون اکتساب

نمود، و در چابک سواری و دلاوری نیز ستوده و پسندیده کهنه سواران زمان است،

اما از غلبات شائیه جنون قدم در طریق سلوک نهاد، امید چنان است که خداوند او را

قدم در قاعده استقامت راسخ گرداند. ازوست این مطلع : مطلع

می است لعل تو یا شهد ناب زین دو کدامست

خوی است بر رخ تو یا گلاب ازین دو کدامست؟

۴۴۵ - عبد الوهاب - سهائی (۱) تخلص میکند، و پسر عبد الرزاق اتکه

است (۲)، و امیر شیخ سبیلی و پدرش همانا در دیوان علاء الدوله میرزا، مهر

زده، گویند دیوان ابیات خود را ترتیب داده (۳)، این ازوست : مطلع

داشتم از چشم بیمارش بدل صد گونه درد

تا بچشم خود ندید آن درد را باور نکرد.

(۱) شهابی : (سعة ترکی ح) میر عبد الوهاب (المصوب)

(۲) خواهر زاده امیر شیخ سبیلی (سعة ترکی ج)

(۳) و دیوان ابیات خود را جمع کرده و اسم آنرا (ابدالنامه) گذاشته اما فقیر ندیده ام

(سعة ترکی ج)

[حضرت میر بعد از آنکه این لطائف نامه را ترتیب نمود مشاراً الیه و اهلی تخلص میکرد. از اوست این: مطلع

صراحی زرا گریست انتظار مکن
سبوکش در میخانه شو حمار مکن.

و هم از اوست این مطلع:

خوشحالی دلم به خیال وصال تست
باری که خوشدلم بوصالش خیال تست:

۴۴۶ - سلطان حسین - خطمی (۱) تخلص میکند، و پسر شیخ بهلول آنکه -

بیگ است، و پدرش حالا اگر چه طریق فقر اختیار کرده و روی بکوی عزلت آورده

اما سالها بیمن دوات سلطان صاحبقران بر تخت مملکت خوارزم حکومت کرد، (۱)

ولی او جوانی فقیرست، طبعش خالی از لطافتی نیست، و از اوست این: مطلع

مرا بسیار مشکل مینماید فرقت جانان

وداع عمر و جان دشوار باشد ای مسلمانان.

۴۴۷ - محمد صالح - بمناسبت اسم خود صالح تخلص میکند، و پسر امیر

نور سعید است که جملة الملك و صاحب اختیار در خانه سلطان ابو سعید میرزا

بود، ولی بغایت مردی بد فعل و بد خوی بود، اما محمد صالح جوانی ملایمست

و اطوار او بافعال پدرش نسبتی ندارد، و در طبعش بسی دقت و چاشنی هست، و در

خط نیز خالی از قابلیت نیست. از اوست این مطلع:

نیم آشفته گر پوشید کاکل ماه تا ماش

چه عم از نیرگی شب چو باشد صبح پایاش

[حضرت میر در ذکر مشارالیه لطفها نموده اند، اگر چه در اوائل بیک بوده اما او آخر

روش پدرش گرفته، بد فعلی از مردم خوش طبع نیکو بدست اوست این مطلع:

چند روزی که غمت مونس جان بود مرا

خاطر جمع و دل شاد همان بود مرا

۴۴۸ - میر عشقی - پسر امیر جهان ملک است که از غایت تعین احتیاج

بتعریف ندارد. از اوست این: مطلع

(۱) ختمی (سجده ح)

(۲) اما پدرش در دولت سلطان صاحبقران حکومت خوارزم یافت و در امارت دیوان مهر میرد، در قهلاسلام بلغ حکمرانی میکرد (سجده ترکی ح)

ز بهر آنکه آید قصه جانان من بیرون

زخوبان هر زمان در ایمن آرم سخن بیرون .

۴۳۹ - میر علی دوست - رفیقی تخلص میکند، و نیره امیر علیکه است که

شان او ار آن عظیم تر و شهرتش ار آن بیشتر است که شرح توان کرد، معرف او
رباط و مدرسه که ساخته س است، طبع ملایم دارد. ازوست این : مطلع

دوای درد دل خویش را کجا جویم

کجا روم چکنم حال خود کرا گویم؟

۴۴۰ - میر یغمورچی یا مغورچی بیگ (۱) - سپاهی تخلص میکند، و پسر

میر ولی بیگ است، و تعریف امیر ولی بیگ حکم تعریف امیر علیکه دارد، بلکه
در طور خود عظمتش زیاده بود. امیر یغمورچی خوش طبع واقع شده. ازوست
این مطلع :

بمسجدی که روم در فراق دلبر خویش

بپناه سجده کنم بر زمین رم سر خویش .

۴۴۱ - محمد علی جلایر - نثاری تخلص میکند، پسر علی جلایر است و

برادر حسن علی، اما بهیچیک از آنان در افعال و اطوار مناسبت ندارد، چون اکثر
اهل خراسان میدانند در نوشتن فایده بود. ازوست، این مطلع :

کسی هرگز مرا بی غم ندیدست چو من عمده غم هم ندیدست .

۴۴۲ - مولانا کوکبی - سیره شیخ بایزید یله است، و در مشهد در حطیره

آبا و اجداد خود میباشد. ازوست این مطلع :

کشتی من دلخسته را ترک کمان اروی من

تا باز یابم زندگی تیری بیفکن سوی من .

۴۴۳ - میر ابراهیم - پسر محمد خلیل است که سالها در ملک نهمروز

حکومت کرد، چنانچه در بعضی اوقات متابعت هیچ پادشاهی نکرد و سر اطاعت
فرو بیاورد، جوانی آدمی و حلیم و ملایم است. این ازوست : ترکی

(۱) در نسخه الف کلمه میر یغمور ذکر شده .

- کورب اغیارنی فی الحال ایلک کو کسو مکا کم آوردوم
ایمان تعظیم او چون کیم خنجری ننگ زحمی یا شور دوم،
- ۴۴۴ - میر حبیب الله - پسر میر حیدر است که تعریف .. (۱) جوابی مایمست
و عود هم می نوازد. این مطلع ازوست : مطلع
از چه در شام غمت عالم بچشم شد سیه
گر نمرد از صرصر آهم چراغ مهر و مه .
- ۴۴۵ - محمد جعفر - پسر محمد علی کاکتاش است ، مدنها داروغه مشهد
مقدس بود ، طبع نیک دارد. ازوست این مطلع :
آن شب که شمع چهره را از تاب می افروختی
رحمی نکردی بر من و پروانه وارم سوختی .
- [۴۴۶ - (۲) شاه قلی یغور - از خردی باز طبعش بتحصیل فضائل مایمست ،
و در معما طبعش خوبست این معما ازوست. باسم « محوی » :
از محنت ما پیش وی حرفی دو گر مصلحت است کوو گر نیست مگو (۳)
۴۴۷ - درویش عبدالله - ار تر خانیانست ، و پسر شیخ لقمان آنکه
است ، و از خردی باز طبعش منظم مایمست. این ازوست . مطلع
از خیال لب و دندان تو چشمی که پرست
همچو رودیست که سنگش همه باقوت و درست
- ۴۴۸ - عبدالقهار - پسر شیخ زاده محمد است ، پدرش در دیوان پادشاه
منصب امارت یافت ، و مرد بهادر بود ، اما او را از این چیزها میراث برسد ، ولی
در فن معما قابلیت دارد . این معما ازوست باسم « همام »
یارمانا رآتش می روی خود افروخته عندلیب بی سرویا در عمش پرسوخته .
- ۴۴۹ - بیک قلی - پسر حسن ملکی است ، هر چند و صف پدرش کنند زیاده

(۱) در اصل محوشده .

(۲) در نسخه های ترکی چهار نفر شاعر شماره های ۳۳۶ تا ۳۴۰ ذکر شده اند

(۳) حرفی دوازدهت (محو) خواسته که چون پیش (وی) گذارد (محوی) شود

از آن است، اما دربارهٔ او برعکس واقع شده، اگرچه در اوایل گاهی معما میگفت این زمان از آن نیز عاریست. این معما ازوست باسم «خرم»:

خال چون برعارض مهوش زدی در دل مردم ز رخ آتش زدی.

۴۴۰ - ساقی - پسر جعفر بنحشی است، در خردی سیی قابلیت داشت،

و در شعر ترکی و فارسی رشید بود، و در سپاهگیری چنانکه سپاهیان خراسان در جلادت او را تعریف میکردند، و در نظر ارکان دولت بلکه در حضرت پادشاه مقبول بود، اما هیچ معلوم نشد که او را چه حالت دست داد و چه صورت روی نمود که بیک نگاه این صفتها تمام ازو زایل شد. این ازوست: مطلع

قلادهٔ سگ اوکن زه گریبانم که هر زمان نشود چاک تابدا مانم

مجلس ششم

ذکر لطائف فضلا و ظرفای غیر ممالک خراسان کرده که در زمان او بوده اند و هر کدام در خور حال خود گفتار شیرین داشته اند ، و صاحب دیوان بوده اند ، و اول از اهل خراسان^(۱) ابتدا کرده ، از آنجمله :

۳۴۱ - امیر احمد حاجی بیگ - پسر سلطان ملک کاشغری است ، و وفائی تخلص میکند ، و صورت خوش و سیرت دلکش و با اخلاق حمیده و اطوار پسندیده جوانی است ، در خراسان تربیت یافته ، و در دارالسلطنه هرات قریب ده سال حکومت کرد ، و در محفوظه سمرقند نیز مدتها حکومت کرد ، درین چند مدت که نافذ الامر بود ناملایمی از وی بظهور ترسید ، در بهادری و جلالت نیز سپاهیان کهنه سوار او را مسلم میدارند ، طبعش بسیار خوست . این ازوست : مطلع

گرفتی جان من از تن زلف پر شکن سستی

گشادی پرده از رخسار خویش و چشم من بستی .

۳۴۲ - خواجه خورد^(۲) - قاضی يك قلمه ملک سمرقند است ، و مدرس (مدرسه) الغ بیک میرزا ، با وجود آنکه بچندین حلیه فصل و کمال آراسته و بدین همه رهد و تقوی و حسن اخلاق پیراسته چون لطف طبعش غالب است با این همه مشاعل و عوارض بنظم و انشاء و فن معما اشتغال مینماید با اسم « ملک » ازوست این معما

در میان هر چیز کان ارواح مه تا ماهیست

مطهر اسمیت کشته گر ترا آگاهیت .^(۳)

در تاریخ فوت بابا خداداد که اهل سمرقند او را ارادال اعتقاد داشتند « مجدوب سالک »^(۴) یافت ، و تاریخ وقفیه فقیر را « من وقف علیشیر »^(۵) پیدا کرد .

(۱) سمرقند (سعه الف ترکی) (۲) قاضی خورد (سعه الف ترکی)

(۳) اوح مهر و ماهی (میم) است که چون به (ترا) که نری (لك) میشود آگاهی دهند

(ملك) بیرون آید (۴) مجدوب سالک = ۸۶۲ (۵) من وقف علیشیر = ۸۹۶

۴۴۴ - ابوالبرکة - هرچه در وصف خواجه 'خرد' گفته شد در ماده او برعکس واقع شده، چون در سمرقند و خراسان کسی که او را چنانکه هست نداند نیست شرح حالات او کردن عایت می حجابیست، با وجود آن بدین يك نقل که در باب او از زبان صاحب دلی استماع افتاد اکتفا کرده میشود، و شرح آن چنین است: که ابوالبرکة در شهر سبز قاصی بود، از دست او مردم بحضرت پادشاه شکایت بسیار کردند و او معزول شده بخراسان آمد، اینجا بپیر او کارها در وجود آمد که تقریر آن طولی دارد، القصه اینجا بیزتو است بود، باز بسمرقند رفت و از ارکان دولت بعضی را بر آن آورد که چون منصب او بی خداوند است باز باو دهند، و هوادارانش در لباس بعرض پادشاه رسانیدند که منصب قضا خداوندی ندارد، و مهم مسلمانان معطل مانده، مردی متناسب یافته ایم باو میباید داد، باز بعضی از نوادگان او را در آوراد کرده گفتند او مردی بد معاش است، پادشاه (گفت) که او هر چند بد معاش و بدبخت باشد بهتر از آن قاصی خواهد بود. از ابیات او در خاطر بود، طرفاً این بیت را برای او گفته اند: بیت

دیو شیطان صفت ابوالبرکة نادجایش همیشه (۱) در درکه .

حضرت میر فرموده اند که از ابیات مشارالیه چیزی در خاطر نبود، میتواند بود که این مطلع از او بوده باشد: مطلع

در حسرت می ساقی ما گشت بسی را دوریست که پروای کسی نیست کسی را .

گویند عربی گفته بشهر هرات فرستاد، بعضی از محادیم آن عزل را خوانده در يك بیت بر حرف ناقصه نهاده بوده، آن تارایا خوانده اعتراض کرده اند و خاطرها بر آن قرار داده که این بیت معنی ندارد و آن بیت این است: بیت

خشك شد گشت امید ما و شد قحط وفا زاتش دل تادرب آب چشم ما باران ماند .

چون ماجرا باو رسید این قطعه را گفته فرستاد: قطعه

هرچه آید نزد اهل صواب نگمان خطاش خط نکنند

گرفتند قطبا بزير و زير عقل را پيرو نقطه نكند .
هرچه خوانند نيك فكر كنند يا نخوانند تا غلط نكند .

اينجا همه خوش طبعان را پسند افتاد . و ازوست اين : مطلع

تب غم دارم و درد سر هجران بر سر آمده جان بلب و نامه جانان بر سر .

۳۴۴ - خواجه خواند . (۱) پسر خواجه فضل الله ابواللثي است ،

جواني خوش طبع و دانشمند است ، اما طبعش بهزل مایل افتادست ، گویند شنید که میان ابوالبر که و درویش حسین کدورت واقع شده و ابوالبر که بجهت آنکه بدرویش شاق آید و بقعه او را موجب اهانت شود بر سر قبر پیر سیصد ساله حدث کرده ، خواجه خواند این بیت را گفت : بیت

ناجوانمردی (۲) که او بر پیر سیصدساله رید

پیر اگر کرده نکردم هیچ پیری را مرید .

۳۴۵ - میر محمود برلاس - (۲) باوجود علونسب و کمال حسب مردی

فانی و درویش و بی تکلف ، خلق کریم و طبع سلیم دارد ، ده نامه بیزبم کرده ، و مدت‌ها حکومت دارالامان کرمان کرد ، و مدت دیگرست که در دیوان امارت پادشاه خود مهر میزد . این مطلع ازوست :

مگو که هست رح من از آب روشنتر

که هست پیش من از آفتاب روشنتر .

۳۴۶ - مولانا فانی - پسر درویش احمد پروانچی است ، در اوایل شوخ

بود اما حالا بدرویشی و صلاح در آمده . این مطلع ازوست

این داغها که مر تن اهل محبت است

بر کوه و دشت رخنه باران حسرتست .

۳۴۷ - مولانا مؤمنی - از سمرقند است ، و در خانقاه اخلاصیه تحصیل

(۱) خواجه خواند (نسخه الف و ب)

(۲) ان جوانمردی . (نسخه الف و ب)

(۳) امیر محمود برلاس (نسخه الف و ب)

میکنند، نامش عبدالموهن است، بدان مناسبت این تخلص واقع شده. این مطلع ازوست :
 بگشا دهن که نوش لبی نوش خندهم تا قیمت شکر شکنی نرخ قند هم .

۳۴۸ - مولانا عارف - از فرکت است که از نواحی سمرقند است، مدتها

در شهر هرات بود، گاه سبق میخواند و گاه لوندی میکرد، و عرفان شغف تمام
 میدنمود، بجانب عراق رفت و احوالش معلوم شد. ازوست این : مطلع

در حالت تکلم از زکی زبانش برگ گلدست گویا در غنچه دهانش .

[بفس معما از مصرع آخر اسم « میرم » استخراج کرده اند.]

۳۴۹ - مولانا ناصر الدین - ملازم احمد حاجی بیگ است، پدرش دانشمند

و متقی و ولایت شعار بود، اما او هوس سپاهیگری کرده، خوش طبعان سمرقند
 بیتی از او نقل می کنند. بیت

تب چاق (۱) ابرشی اکرم ریزین بود ملک جهان مرا همه زیر نگین بود .

۳۵۰ - مولانا بقائی (۲) - از خوارزم است، و بسیار جوانی خوش طبع

و خوش خلقست، و با وجود نامرادی و عدم استطاعت سفره که اختیار کرد، و والده
 خود را جهة رصایش همراه برد، امید هست که بمطلوب رسد. ازوست این مطلع :

نمیخواهم که دل در بند آن زلف دو تا افتد

چرا از پهلوی من دردمندی در ملا افتد .

۳۵۱ - مولانا خیری - نیز از خوارزم است، مردی دیوانه و استراست،

دایم فلاکت و افلاس میگدراند، ظاهراً دیوانگی او بواسطه آنست، اما در شعرقوت
 تمام دارد و اسلوب این کار را خوب میداند و قصاید بیک دارد و غزلیاتش هم، ولی

بیش اهل ادراک مطعون است بدین معنی که معنی ابیات خود را نمیداند اگر داند
 هم تقریر نمی تواند کرد. ازوست این مطلع .

روز تشنگی آب روان بود هوس ما را

دم تیغ ترا گر بر گیلو یابیم س ما را .

(۱) بیحاق (سخه الف و ب)

(۲) لقائی . (سخه الف و ب)

۳۵۲ - مولانا سائیلی - از ولایت قرشی است، و چنان کاتبی سریع القلم است کہ ہر روز پانصد بیت بیک مینویسد، ترک و ش و سادہ مینماید، اما چنانکہ مینماید نیست، درین اوقات بترتیب حروف دیوان مرتب ساخت. ازوست این مطلع:

بہ بر زخم دلم بیکان آن ابرو کمان دارد
کہ بہر زخم دیگر آب حسرت در دہان دارد.

۳۵۳ - مولانا شمسی - از ولایت بدخشان است، اگرچہ فقیر را اختلاط او دست نداده اما از مولانا محمد بدخشی تعریف احوالش استماع افتادہ، چنان معلوم شد کہ در طبع بسیار شوخی و تصرف دارد ازوست این مطلع:

چشمان من برویت در عاشقی چنانند
کہ رشک بکدگر را دیدن نمی توانند.

۳۵۴ - مولانا صالحی - از خراسان است، و بعد از شہرت نظم عروض خواند، و از صنایع شعر صاحب وقوف شد، و او را سنائی منسوب میدارند، و مدنیہاست کہ متوطن ولایت حصار شد، گویند کتابدار پادشاہ آجاست. ازوست این مطلع:

اگر ای شمع شی ہم نفس من باشی

چہ دعا بہتر از این است کہ روش باشی

۳۵۵ - درویش دہکی - از ولایت قزوین است، و صنعت حشت مالی منسوب، گویند مردی است اندال و ش و ہمیشہ دیوان خود را بر میان بستہ دارد، اگر بیستی یا بمعنی احتیاج افزود فی الحال دیوان بیرون آورده مینماید، فی الواقع تا فقیر بشعر و شاعری اشتغال مینمایم از جانب عراق بہتر از اسات او بطمی بیامدہ. ازوست این مطلع

یشت بر دیوار در روی تو حیران مانده ام

بر مثال صورت دیوار بیجان مانده ام

۳۵۶ - قاضی عیسی - از ولایت ساوہ است، و سلطان یعقوب اورا چنان تربیت کرد و تعظیم او بجای آورد کہ ہیچ پادشاہ از اہل عراق کسی را در آن

تاریخ تربیت نکرده باشد، اما میگویند که متکبر و سوداژی مزاج است، و بشعر چنان مشغوف که هر روز ده غزل میگوید. ازوست این مطلع:

هر کس نگشت گلشن و گلزار خویشتن

ما و دلی چو غنچه گرفتار خویشتن.

۳۵۷ - شیخ نجم - هم از ساوه است، و بقاضی عیسی خویش است، و در

پیش سلطان یعقوب کسی از او مخصوص تر و نایب تر نیست، و هر چند قاضی مردم عظمت نمود و استعنا کرد او بخلائق سلوک پسنیدیده کرد و انسایت ظاهر ساخت، خلق خوش و ملایمت پیش آورده و بکار فقرا و مساکین مدد بسیار رسانیده، چنانکه نام یکی از باطراف عالم منتشر گردید، و بدین فقیر عایانه قاعده برادری و باری و محبت مرعی میداشت. ازوست این مطلع:

شوخی میخورد خون دل من چشم خویشخواری

سلائی فتنه جوئی آفتی شوخی ستمکاری.

۳۵۸ - خواجه فضل الله (۱) - از اشراف کرمان است، و بعایت جوانی

خوش طبع و خوش اخلاق است، و اهل قلم همه متعق اند که حالا در علم سیرق و حساب دفتر و ضرب و قسمت بی نظیر است، و قریب پنجاه سال (۲) در ملازمت سلطان صاحبقران صاحب اختیار دیوان وزارت بود، و در آن ایام که خواجه مجدالدین محمد در امور سلطانی دخل کرد هیچکس نماند که فتوری باو برسد، او را نیز بحضرت پادشاه ند نمودند، و بصورت جلا اختیار کرد، اما در آن سفر زیارت مکه مشرف و منصب « میرحاجی » باو تفویض یافت، و هر چند سلاطین آن مملکت تکلیف ملازمت فرمودند او اقبال نمود و اطهار افتخار ملازمت پادشاه خود کرد. ازوست این مطلع:

تا هر شرری دانه شود گشت چهارا بر باد دهد آتش دل خرمن جان را.

۳۵۹ - مولانا شهیدی - از ولایت قم است، آشفته روزگار بود و دیوانه،

(۱) خواجه افضل (سخه های ترکی)

(۲) پانزده سال (سخه ترکی ح)

بدیهه اوروان، وطبعش غالب و راغب بهر لہست، وطریق جعل دارد، این مطلع ازوست
و خوب واقعه شده : مطلع

بیا ای عشق و آتش زن دل افسرده ما را

بنور خویش روشن کن چراغ مرده ما را .

(وله)

[متهم خلقی شهیدی را تو پنهان کشته

کس چه دارد تا تو پیدا شو بگو کار منست]

۳۶۰ - مولانا همایی . (۱) معلوم نیست که مولدش کجاست ، اما اکثر

مدت عمر خود در عراق بود، یکبار بنجر اسان (۲) آمد و باز رفت ، مردی کم سخن است
و فقیر و با مراد مینماید ، اما نعوذ بالله از آندم که يك پیاله باور دهند ، چندان عربده کند
که بشرح راست نیاید . ازوست این مطلع :

جانا منم ز دست فراق تو مرده خون در تنم نمانده چونار فشرده .

۳۶۱ - مولانا خالدی - از ولایت حصار شادمان است ، و شهر هرات

بجہت تحصیل آمد ، و مدت مدید بسوق خواند ، و بسیار بصلاحت است ، همانا از اولاد خالد
ولید است ، ازوست این مطلع :

مترس از تن خاکی بوقت کشتن من

اگر نه تیغ تو کردی رسد بگردن من .

[مشار الیه مرد فقیر بود و در صورت قلندری میگشت این مطلع نیز ازوست :

نمیخواهم که بر گیرد صبا از کوی او گردی

مساد آن توتیا را افکنند در چشم بیدردی .]

۳۶۲ - ملایاری - از شیراز است ، و در محلی که از آنجا بنجر اسان آمد

بنقاشی منسوب بود ، امامبتدی بود ، فقیر او را باهل تذهیب سفارش کردم ، در اندک فرصتی
نقاش خوب شد ، ولی چنان معلوم شد که در نقاشی عرض او نقش نازی بود ، چرا که

(۱) مولانا همایی ، (نسخه الف و ب و ج)

(۲) یکبار باستر آباد آمد (نسخه ج)

عجب نقشها بروی کار آورد، القصه زبان قلم در تحریر آن عاجز است و شرح نمیتواند کرد. ازوست این مطلع:

زاشك دیده که دل پر زُدّر مکنون است

بیا که بهر نثار تو گنج قارونست .

[فی الواقع که حضرت میر دربارہ مشارالیه شفقت بسیار نموده، و ازوی سهو تمام در وجود آمده، حاصل مهر پادشاه و امرا را تقلید کرده و بخیالات فاسد نشانها نوشته، واقف شده اند و آخر گناه او بخشش یافته است. اما مثل او مذهب و محرر توان گفت که هرگز نبوده است. ازوست این مطلع:

گفتم در گوش تو مرا تشنه جگر کرد

بشنید از این گوش و از آن گوش بدر کرد.]

۳۶۳ - مولانا میرک (۱) - هم از شیراز است، و بخراسان برسم سیر

آمده و باز بعد از چند وقت بوطن مالوف معاودت نمود، خرد سال و خام طمع بود، اگر مشق بسیار کند طبعش لطافت تمام پیدا میکند. ازوست این مطلع:

جانا مباش در پی آزار و کین همه کین عالم خراب بیزد بدین همه .

۳۶۴ - مولانا فضل الله - از شیراز بطریق تجارت باستر آباد آمد، لوند

و بی پرواست، اما بسیار بصلاحت است، و طالب علمی دارد، و شعر و معما و نرد و شطرنج حاضرانه و غایبانه بلکه صغیر و کبیر را میداند. ازوست این مطلع:

سعادت تو فزون باد و دولت تو زیادت

هر ار سال سمایی بدولت و سعادت .

۳۶۵ - مولانا معین - از آدمی زادگان شیراز است، و تا بخراسان آمده

بدین فقیر میباشد، طاهرش ساده مینماید، اما در این اوقات هزلی از او مشاهده شد که منافی آن بود. ازوست این مطلع:

شد دلق مرقع کرو ناده و شادم کاحربس کوی مغان جامه نهادم .

۳۶۷ - خواجه عماد - از ولایت لار است، و بتجارت معاش میکند، بسیار

(۱) مولانا میرکی . (نسخه الف و ب)

انسانیت دارد، و در هفتوی قوت بسیار ازوقم میشود، و تبیح لیلی و بجنون کرده،
از نظم بسیار مردم بهتر واقع شده، و در غزل نیز طبعش خوب میرود. ازوست
این مطلع:

بره سوی لب زبان و شعله زد مرجان من

کرد ظاهر لعه از آتش پنهان من.

۳۶۷ - مولانا بیاضی - (۱) همانا که از حصار است، و در محلی که محمود

برلاس (۲) بابلچی گری شهر هرات آمد او همراه آمد، و در حین مراجعت مولانا
بیمار شد و ماند، و بعد از آنکه محافظت او کرده شد و صحت یافت باز به حصار رفت،
ازوست این مطلع:

بزن بر سینۀ من خنجر و افکن سرازتن هم

در این خواجه تاریک را نگشای و روزن هم.

۳۶۸ - سید عماد - از ملک یزد است، و بجانب خراسان بعنوان قانون

نوازی آمد، و اینجا التفات بسیار یافت، اما عقل معاش نداشت، هر چه یافت ضایع ساخت،
قصه مختصر، آشفته شراب و نردست. ازوست این مطلع:

دلم نشکفت در باغ جهان چو عنجه لاله

ریسکانهای تیرش (۳) تا شد پرکاله پرکاله.

(۱) بیاضی (سخنه الف و ب ترکی)

(۲) میر محمود برلاس، (سخنه الف و ب ترکی)

(۳) آسه، (سخنه بدل)

مجلس هفتم

ذکر لطائف سلاطین کامکار و اولاد سعادت یار سلطنت شعار ایشان کرد
که بعضی در محل خوب خوانده اند و بعضی نیز بنظم التفات فرموده اند،

از آجمله : بوستان شجرات جهان شهر یاری، و عمان در های ثمین سلطنت
و کامکاری، خاقان جهانگیر صاحبقران یعنی

۳۶۹ - امیر تیمور غورگان، انار الله برهانه اگر چه بنظم التفات نکرده اما بنظم
و شر را چنان در محل و موقع خوانده که زیاده بر آن متصور نیست، و بجهت آنکه
بر سبیل ترمک اسم مبارک آنحضرت درین مختصر باشد بیک لطیفه از لطائف اختصار
کرده شد: چنانکه نقل کردید که میرانشاه میرزا در تبریز شراب اشتغال بسیار
مینمود، چنانچه مزاجش از قانون اعتدال انحراف یافته امور نامالایم ازو ظهور
کرد، و در مهم سلطنت تامل ورزیده بکار و بار مسلمانان که واسطه توجه و التفات
پادشاهست طریق تساهل و آئین تغافل پیش آورد، و در سمرقند عرض آنحضرت
چنین رسانیدند که او سه ندیم دارد، و باعث شراب خوردن او ایشانند، بنا بر آن
حکم شد که نواچی بمیعادرفته کسی را حمایت نگذارد (۴) و در ساعت آن سه کس را
سر از تن جدا ساخته مدارالفتح سمرقند آرد، و آن سه کس یکی خواجه عبدالقادر
بود و ثانی مولانا محمد کاخی و ثالث استاد قطب نائی، کسی که مقرر کرده
بودند دو کس را سیاست رسانید اما خواجه عبدالقادر گریخته و خود را بدیوانگی
انداخته در صورت قلندری شهر شهر گردید، تا آنکه باز امیر صاحبقران عنان
عربت بجانب ملک عراق منعطف ساخت، و در اندک فرصت چتر فلک سای سلطنت
و لوای گردون سای عظمت را در آن عرصه دلکشای بر افراخت، چون بعضی را
آن حال خواجه معلوم بود کیفیت را عرضه داشتند، و حکم شد که او را حاضر
گردانند، هنوز آنحضرت بر تخت نشسته بود که خواجه را حاضر کردید و به پیش
سر بر حضرت آوردند، چون از کمالات خواجه یکی حفظ کلام الله بود، پیش از

آنکه حکم سیاست در باره او صادر شود با آواز بلند قرآن خواندن آغاز کرد، غضب آنحضرت بلطف مبدل شد و روی بطرف اهل فضل و کمال کرده این مصراع خواند:

« ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد ». بعد از آن خواججه را تربیت کرده ندیم مجلس عالی ساخت و ملازم گردانید، و بر ضمیر ارباب کمال واضح است که این چنین لطیفه کم واقع میشود.

[هر چند لطیفه نازک واقع شده باشد اما گنجایش اینقدر فصل خواندن و لیاقت این همه کتابت کردن هم ندارد. چنانکه صد هزار بیت ازین مناسبتتر گاه هست که از ادبی کس سرمیزد.]

۳۷۰ - خاقان سعید شاهرخ میرزا - در میان اولاد امجاد قائم مقام پدر شد، و او هم بنظم مشغولی نکرد، اما ازو نیز بیت خوب و سخن نیک در محل بسیار واقع شده، ازو هم اینجاییک نقل اختصار کرده میشود. فقیر از زبان مبارک بابر میرزا شنیدم که در مجلسی از شاهرخ میرزا نقل کرده که با استاد قوام الدین معمار جهت عمارتی اعراض کرده از نظر انداخت، و مدت یک سال او را از دولت ملازمت و شرف خدمت محروم ساخت، چون استاد صاحب کمال بود در سر سال جهت وسیله دیدار تقویم نجوم استخراج کرد، و صدور نواب را واسطه ساخته روی بدر دولتخانه میرزا آورد، و چون صدور او را بیش آوردند و تقویم او را عرض کردند میرزا تبسم فرموده این بیت را خواند: بیت

نو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی ؟

۳۷۱ - ابا بکر میرزا - نبیره امیر تیمور بود، و بهادری و صرب شمشیرش

در میان مردم جفتای اشتهار تمام دارد. این ترکی ازوست. تعنیس

ایر کیرک اور تاسه یانسه یالینه یاره ییب یانسه اتی ینک یالینه.
ایت الومی بیرله اولسون بامراد ایرا تاییب دشمنی عا یالینه.

۳۷۲ - سلطان اسکندر شیرازی - هم نبیره امیر تیمور بود، گویند تجمل

سلطنت را از سلاطین برابر او کم کرده اند، مولانا حیدر مادح او بود که از استادان شعراء ترک است، و این بیت از مخزن اسرار اوست: ترکی

همت ایللی دورید بیضا دیکان ایرنفسی دوروم عیسی دیکان .

این ترکی را ارسلطان اسکندر نقل میکنند : ترکی

تولون آی غه نیسبت ایتم یارومی اول خجالت دین کیم اولدی یارومی .

تار مویک نیک دکان مبین یا مصرفی یا حلبنی . . . یارومی .

۴۷۴ - سلطان خلیل - بعد از واقعه امیر تیمور بر تخت سمرقند سلطنت

کرده ، و در مجلس او همیشه شعرا و ظرفا حاضر بوده اند ، شعر را نیک میگفته .

چنانکه در تعریف دیوان اشعار او خواجه عصمت قصیده دارد ، و مطلع آن قصیده

در ذکر خواجه عصمت نوشته شد . این مطلع ازوست : ترکی

ای ترک پری پیکری میز ترک جفا قیل

کام دلیمیز لعل روان بخش دوا قیل .

۴۷۴ - الف یک میرزا - پادشاه داشمند بود ، و کمالات بسیار داشت ، از

آبجمله یکی آن است که کلام الله را بهفت قرائت حفظ کرده بود ، و علم هیأت را

خوب میداست ، چنانکه ریج نوشت و رصد بست ، و حالا در میان مردم زیج او

شایع است ، با وجود این کمالات گاهی نیز بنظم میل میکرد . ازوست این : مطلع

هر چند ملک حسن زبر نگین تست

شوخی مکن که چشم بدان در کمین تست .

۴۷۵ - بایستقر میرزا - پادشاهی خوش طبع و سخنی و هنر پرور و عیاش

بود ، و چندان خطاط و نقاش و سازنده و گوینده بی نظیر به تربیت او درنشو و نما

آمده اند که در زمان هیچ پادشاه معلوم نیست که پیدا شده باشند ، و آنقدر که ممکن بود

عالم را بخوشی گذرآید . ازوست این : مطلع

ندیدم آن دورخ اکنون دو ماه است ولی مهرش سی درجان ما هست .

تخلص این غزل این است : مقطع

غلام روی او شد بایستقر غلام روی خوبان پادشاه است . (۱)

۳۷۶ - یابر میرزا - درویش وش وفایی صفت و کریم الطبع پادشاهی بود،

او پادشاه درین قرنها نبوده، گویند پیش او ذکر حاتم چنین گذشته که خانه

بهدل در داشت، اگر سائلی بتمام آمدی او اعام کردی، او جواب گفته که چرا

در چندان چیزی ندادی که بدر دیگر احتیاجش نشدی، از رسائیل تصوف

و گلشن راز مشغوف بود، طبعش بنظم نیز ملایمت داشت. از وست این رباعی:

این باده و جام را بهم پیوستی میدان یقین که رند بالا دستی.

است شریعت و حقیقت باده چون جام شکستی یقین بدمستی. (۱)

۳۷۷ - عبداللطیف میرزا - وسواسی طبع و سودائی مزاج و دیوانه بود،

بنام ملایم بسیار از و در وجود می آمد، چنانچه از ذکر آن کدورت خاطر میشود،

بله یکی آن بود که از برای مصلحت دنیائی پدر پیر داشمندی خود را کشت،

سلطنت با او چندان وفا کرد که بشیرویه بن پرویز. از وست این: مطلع

دل و جان صد بلا از یک نظر آورد چشم

من چگویم شکر او، یارب نه بیند درد چشم!

۳۷۸ - سید احمد میرزا - پادشاهی سلیم طبع و خوش ذهن بود، و از

و مثنوی و ابیات مشهور دارد. از وست این: مطلع ترکی

صیدایتی فراقک مینی مرغ سحری دیک

قیل آدمی لیق قیلا بهان بوزنی پری دیک.

لوسی نیز از وست. مطلع

هم گریش از این پنهان بماند عجب گر بیدلان را جان بماند.

۳۷۹ - سلطان احمد میرزا - درویش سیرت پادشاهی است، و اخلاق

و اطوار پسندیده دارد، و از طرف پدر او را خوش طبعی میراث است، و

صاحبقران را بر تنه پدر است، گاهی بنظم نیز التفات میفرماید. از وست

مطلع ترکی:

سین کیمی شوخ ستمگر دنیا دا پیدا قانی

سحر پیدا کوزونیک دیک کافر یغما قانی.

۳۸۰ - بایقرا میرزا - اگر چه برادر سلطان صاحبتران بود، اما آن حضرت

را او بزرگ کرد، و در باب تربیت او شرایط پدیری بجای آورد و سلطان حسین بایقرا از آن واسطه میگویند، حق شناسی و پرهیزکاری او در اعلی مرتبه بود، سالها در قبة الاسلام ببلخ سلطنت کرد، و بمردم غیر از تواضع و شکستگی و تعظیم ننمود. ازوست این : مطلع

زهی تجلی حسن تو در جهان پیدا وزین تجلی او گشته جان ما شیدا.

۳۸۱ - کیجیک میرزا - طبع خوب و ادراک بلند و ذهن شوخ و حافظه قوی

داشت، و در اندک فرصتی طالب علم شد، و با کثر علوم بمطالعه خود دو قوف یافت، و در شعر و معماری بود، و با وجود این فضائل فقر و نامرادی مایل شد، و بزیارت مکه مشرف گشت، اما بغایت مستغنی بود، میتواند بود که استغنائی فقر باشد ازوست این رباعی :

عمری صلاح می ستودم خود را در شیوه زهدمینموم خود را.

چون عشق آمد کدام رهد و چه صلاح المنة لله آزمودم خود را

بعضی میگویند این رباعی بحضرت نور اوارد واقع شده، چنین نیز باشد دولتی عظیم است.

۳۸۲ - سلطان بدیع الزمان - بحسن صورت و سیرت آراسته و بکمال ظاهر

و جمال باطن پیراسته، در سخاوت و حق پرستی و در وفا و حق شناسی بی نظیر، و در لطافت طبع و پاکیزه روزگاری یکتا، و در هدایت و اسلام بی همتاست، در کار رزم بکمان داری دلپسند، و هنگام رزم در بخشش بی مانند، طبعش نیز در اسلوب شعر ملایم افتاده، و این مطلع ازوست : مطلع

مه من بی گل روت دلم خون گشته چون لاله

جگر هم از غم هجرت شده پرگاله پرگاله.

[و این ترکی نیز ازوست : مطلع

[ای صبا گر سوره حالیم شمه اول سرو بار

ایرولوب ناشیعه مین سرگشته دین بیگونااز.

این مطلع نیز از اوست که در واقعه محمد مؤمن میرزا گفته ، و آن چنان است که در مجلس نهم در ذکر او گفته شده است (۱) : مطلع

وزیدی ای صبا بر هم زدی گلهای رعنا را

شکستی زان میان شاخ گل نورسته مارا . [

۴۸۳ - شاه غریب میرزا - شوخ طبع و نازک خیال و دقیق فهم جوانی است ،

در نظم و نثر نظیرش معدوم ، و در متخیله و حافظه عدیلهش نامعلوم . این مطلع ترکی ازوست :

قایسی بیر کلچهره اول گلبرک خندانم چه بار

قایسی بیر شمشاد قد سرو خرامانم چه بار .

و این مطلع فارسی او مؤثر است : مطلع

دوستان هر که گذر سوی مزار من کنید

جای تکبیرم دعا بر جان یار من کنید .

[این مطلع نیز عاشقانه است .

بازم بلای جان غم آن ماه یاره شد ای وای آن مریض که دردش دوباره شد . [

دیوان بیز جمع ساخته و ابیات خوب دارد . درین مختصر زیاده از این محل نداشت .

۴۸۴ - فریدون حسین میرزا - بغایت مؤدب و متواضع و متخلق جوایبست ،

و از قابلیت سیاهی گری و زور و کمان و کمانداری و در میان اهل قبه مشهورست

و احتیاج تعریف ندارد . ازوست این . مطلع

مژگان نو چون تیر و دلم کرده شانه شستی نگشا ای مه و گذار بهانه .

[مشارالیه بغایت پادشاهی خوش طبع و درویش سیرت بود ، اگر چه همه اولاد

خاقان مغفور سلطان حسین میرزا با خلاق حمیده و اطوار پسندیده و بزیور فضل

و کمال آراسته و بحلیه شعر و معما و سایر فضائل پیراسته بودند ، توان گفت

(۱) در تذکره تنعه سامی این مطلع را «جود محمد مؤمن میرزا نسبت داده است که قطعاً اشتباه است .

که او بر همه سبقت کرده بود، و بارباب فضل از همه مایلتر بود، ازوست این مطلع:
 خال لب تو دیدم و گفتم بلاست این آری بلای جان من مبتلاست این.
 این مطلع دیگر نیز از اوست:

شوخی که دائماً دل او مایل جفاست

عمر عزیز ماست چه حاصل که بدوفاست (۱)

این عزل را بسیار خوب تمام کرده و مقطعش این است: تخلص

از ضعف دل منال فریدون ز بیکسی

میدارد دل قوی که کس بیکسان خداست.

(۱) در حاشیه این بیت نیز اضافه شده است:

تسها نه من بفعال وحش متلاشدم بر هر که بگری بهمین درد مبتلاست.